۳٤

کتابخانه باقر ترقی

شماره ~~۱۲۴~~

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۵۱۰

٣٤

کتابخانه باقر تر

شماره ~~١٢٢~~

بازدید شد
١٣٨٢

کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ٧٨٧٦٤

٩٥١٠

خطی «فهرست شده»
٩٥١٠

عشرت کده حریم حکایت خلیفه با دختر ش

اللواطه به و قبه ما لا یخفی قال النديم ما اسمه وما رسمه وما اصله وما نسبه وما حسبه قلت هو شریر ابن شریر وخنزیر ابن خنزیر ودم تیر ابن دم تیر ومزدیر ابن مزدیر دقاز وره من القو لزیر وشاتوره من الشواشیر ومن السلاطین فی تبس المصیر هو سائس المتكبرین وجلیس المزورین وانیس المسكرین وركيج به آله المذكرین قائما وجلیگ وحوش وانیسا وسیحا وحشیا توگا وترگ بنگا وعیبا وهو المهجو المنظور الذی صار قرزده قمصوره آلات جماعة الذكور فعنه لغته لا بوم الذ ... [illegible]

ن-۲۸۵۸۶

زره پوش گشتم ز مردانگی ٥ نهادم بسر خود فرزانگی
ببستم کمر در هجا تنگ تنگ ٥ شدم در جلادت چو اژدر نهنگ
سپاه تبرّی بهمراه من ٥ حذر کرد والدت هو الخواه من
بفوج مخالف بسی تاختم ٥ در ایشان بسی شور انداختم
ندیدم بگردنکشان ناخلاف ٥ به نیروی مردی نمایم مصاف
مگر فخر رازی که چون نره دیو ٥ بسر شور در تخت مدل پرغریو
بهر سو که آن عادل زن تاختی ٥ تنی چند از مرکب انداختی
زدم هی بمرکب بناورد او ٥ بجز مرغ شعبه باشد هم آورد او
شدم ناگهان واقف از ان ٥ شده طعمه طوطی نامدار
چه حرما شده ننگ در داستان ٥ بجز اندم بسر دفتر باستان

به افلاک از خصم فریاد شد ٥ جهانگیر چون مهر دلشاد شد
قدم از دلیلی چه بنهاد پیش ٥ فراموش کرده تعهد و نام خویش
ز اسباب غیرت ندیدم تهی ٥ فزون غیرت آتش ار مجلسی
مگر سیّدی از نجز ار زمین ٥ به استاد در غیرت آمد قرین
دگر دیگران هم بدنبال شان ٥ نمودند شر شوق احوال شان
خصوصاً شه اولاد زور بجم ٥ امیر گرانمایه شیخ العجم
که باد از حد از جهان آفرین ٥ بر آن سرها زند دار آفرین
چه دیدم من انشوکت و غزو جاه ٥ لهذا آن تا حد از ان بین ارکاه
نشستم به بستم در فیلیس وفش ٥ ز خجلت شدم ماذر درد کش
ولیکن او در آن شد ترک کل ٥ امید است از وی شود درک کل
بدین آرزو آستین بر زدم ٥ نشستم ز بن هی بلشکر زدم
چنان حمله بر کابل آوردم ٥ که ان فتح استقبل آورده ام
نه گر یاوری ترک تازی ببین ٥ بکنهد در پا دست بازی ببین
چه در عرصه هیچ کس نکند زی ٥ توقع که پایدم چنین آوری

بنجمی

بضحک پروردگار آفرین ۵ هزاران هزار احسن آفرین
پرده دار اسرار خلوت الزانیه والزانی وفصاحت
انجمن آرایان ماهر مالخ وجارچیان بازار ضاحک شاتمی
وظاهر کنند کان عیوب معایب پیان بلاد رسوائی بدنکوئی
اظهار عیب کننده بعضی از برنا و پیر دلدحال سرور
نماینده جمیع کنیز... از صغیر و کبیر کرده یند که روزی
جناب خرافت پناه مغضوب ترین درگاه آلهی
خلیفه ناحق رسول از کوچه بخانه آمد واو را دختری
بود دستش نه ساله تا زن بحد بلوغ و کمال رسیده

نظم

چه دختر همچو طاوس خرامان ۵ لقد سرو بر عنائی نمایان ۵
چه دختر همچو لا قیس زمانه ۵ چه دختر در شهوت آخر یانه ۵
چه دختر هر که ابروش بدیده ۵ کمان داری چو آهو رمیده ۵
چه دختر گر نقاب از رخ کشودی ۵ بیک ساعت هزاران دل ربودی

چه دختر خود بر عنائی مثالی ۵ چه در دشت ختن رعنا غزالی ۵
چه دختر هر که یکبارش بدیدی ۵ زشر عشقش ز بودائی پریدی ۵
چه دختر چهره‌ش از گلشن نشانه ۵ دراو گلهای شگفته گونه گونه ۵
چه دختر مردان ازو در شتاده ۵ بجز فرق هر کسی او را نهاده ۵
چه دختر گر به بستر آرمیدی ۵ هما بدم کمر را در خواب دیدی ۵
چه دختر پا تا سر اشتهائی ۵ برلب شیرین درجه ذم سنائی ۵
چه دختر روز و شب در فکر جماع ۵ چه دختر مستعد فرمای بدان ۵
چه دختر عاشقان ممنون کارش ۵ هزاران دست بند از کارش ۵
چه دختر لذ همه فساق راضی ۵ شکسته رونق بازار قاضی ۵
چه دختر قرة العین شیاطین ۵ چه دختر شاد ساز قلب غمگین ۵

وبالجمله چون دختر را زینت ترتیب جوانی
وشرف تشریف کامرانی دید

آهی کشید مانند مرغ نیم بسمل و یا چون خر در گل طپید یعنی
تیری از کمان خانهٔ آن نازنین جستن کرده و در سینهٔ
پر کینهٔ آن بدبین نشسته زمام اختیار از کفش
گسسته **نظم** بیک تیر لذت چاغ نیستم من
بزن مشتاق تیر دیگرستم ۰ **القصه** خاک بیغیرتی
و بد دینی بسر خود ریخت و بدختر در آویخت
لابد و ناچار عشق خود را اظهار بلکه خواهش
انکار کرد دختر بر آشفت از روی پند و موعظه
کفت **نظم** بابا بیا ازین بگذر کز حماقتست ۰
کفتا که راحتست لیکن مرا طاقتست ۰ کفتا مکن قیاس خودت
را بدیگران ۰ کفتا تصرفم بتو از اولویت است ۰ کفت
صاحب استقلال تو بارها چه فایده ۰ کفت که احتیاط
طریق هدایت است ۰ کفت صاحب در فروغ بود

خطا مطلقا ۰ کفتا که صاحب در همه اشیاء اباحت است ۰
کفتا کنم باصل عدم منع از چه رو ۰ کفتا که صاحب هم عدم مباحات
کفتا مگر که دختر تو نیستم پدر ۰ کفتا که شبهه است محکم بر آیهٔ
است ۰ کفتا حدیث الولد للفراش کو ۰ کفتا بر آیه
اهل زنا غیر ثابت است ۰ کفتا مرا بکیت بکو نسبت ولد
کفتا که نسبت تو بچنین جا بدست ۰ کفتا که نسبتم بکند این
دهند عرف ۰ کفتا بحکم عرف مرا با تو نسبت است ۰
کفتا مگر نکاح محارم حرام نیست ۰ کفتا دلیل حرمت خالی
زقوت است ۰ کفتا که در کتاب بکر نیست حرمتش ۰ کفتا که هست
قطعی و ظنی دلالت است ۰ کفتا بلفظ خاص حرام است
استعمال ۰ کفتا که ظن خاص دیگر را اباحت است ۰ کفتا که صحبت
حرمت او از فلک گذشت ۰ کفتا چه اعتبار

که بی اصل شهرت است ٥ گفتا که منعقد شد اجماع بر
خلافت ٥ گفتا سیاه روی شما علی سیرت است ٥ گفتا شوی پلید
چه آبای ما سلف ٥ گفتا بگو فداست که اجماع حجة است ٥
گفتا شو مقلد بابت که مرده است ٥ گفتا تقلید جواز بتقلید
میت است ٥ گفتا سیاه خلق تکیه بر گشته ام ٥ گفتا که فخر
روزه ما این حکایت است ٥ گفتا برو بمادر اینهمه نما ٥ گفتا
که بیوه است او خیال لم لکم بار است ٥ گفتا زعشق بکدینه ناموس من
سیدر ٥ گفتا که غیر من بدر رهتک حرمة است ٥ گفتا در این تو
مجتهدی یا مقلدی ٥ گفتا که اجتهاد مرا بالضرورت است ٥
گفتا بری این عمل امر از نبی ٥ گفتا باعتقاد من این فعل سنة
گفتا خود از رسول شنیدم نمود نهی ٥ گفتا که حد نهی نبی بر
کراهت است ٥ گفت این صحیح نیست ز فاسد انا

کن ٥ گفتا فارز ز دعوی عبادت است ٥ گفتا سطیعه تو بکردم
بهیچ جه ٥ گفتا اطاعتم بتو فرض از شریعت است ٥
گفتا که ما الدلیل علی المدعی فقل ٥ گفتا که لا تقل لهما اف صراحة است ٥
گفتا حقیقت است که گوئی و یا مجاز ٥ گفتا قرینه گو نشد و حقیقت است
گفتا بود حکم عمد از رسول پرس ٥ گفتا بدیدیم اما چه حاجت است ٥
پس عمر خطاب با کمال شتاب آید بخدمت جناب ختمی مآب
عرض کرد یا رسول الله هر گاه کسی تربیت کند نهالی را تا دل بیند
و بار آور گردد و شخص متلی عیر اندازد ثمار آن بهره مند شود یا نه
حضرت بشیر نذیر چون از ما فی الضمیر آن شریر خبیر بود
فرمود اگر باشد قطع خون از آن آید جائز نیست والله جائز است
عرض کرد حد قطع چه قدر است فرمود تا چهار انگشت پس
آن ملعون با کمال خوش حالی از نزد رسول چون

از رحمت خدا او رشد نزدیک دختر آمد پس بسبب بعضی
از شیطان خیالی از خیالی در بعض از اندام آن نقرهٔ خام
بکار برد و سه خرطه آره برآن موضع کشید اثری از خون
ندید از آن به بند سخت تیر تیشه را کشید و در پیکر و روی
دختر را بوسید و گفت **نظم** حبب الله تو فرمان کردم
حکم تجویز جماع آوردم ۵ مجلسم گرم نما پیش بیا سنگ
چخماق بود نقد زر من مردم ۵ پس دختر را در بر کشید و با او
گرم معانقه و ملاعبه و ملامسه شد لیکن دختر اندیشه
میکرد که چه حیله پیش آورد و بچه طریق از طرق عذر قدم
پیش گذارد که عصفور را از چنگ کرکس بی نام و ننگ و یا چون ماهی
خورد را از کام نهنگ و یا تیهو را از چنگال پلنگ
نجات دهد که ناگهان آن نازنینهٔ منصب خلافت

بر

با همه خرافت دریافت نمود از روی ظرافت با وجود
رأفت و ملاطفت گفت چه نظر دلبری گفت نظری
ندارم جز اینکه بعضی حاجات لذتخانه پا پیش گذارم
آن نامرد بیدرد عصا پیش آورد و گفت اینجا قضای حاجت
کن دختر دید که آنچه رشته است همه پنبه و آنچه بافته است
همه کرباس شد گفت قربانت این اکثر مقصودم
نبود نه بلکه پیش خندیدن دلم از خانه بیرون دویدن
عصفور را از چنگ تو بیرون کشیدن بگوشه خزیدن
بود گفت چرا کسالت و کراهت داری صفت بیند اری
و درست ره دربسته من سکندری گفت **نظم**
دانی چرا کنم زکسالت دهن دره ۵ کس کو حکم نمی دهد تو
چخماق فنجره ۵ گنجشک را نشانه طپانیدن کی رود

کس بار فرزانه بهد پشت خر کره ٥ گنجایش
چه قدرت از دیگ من مجوه رستم شود زین سپه
پیش بگیره ٥ آن ملعون چون این سخن استماع کرد
زبان بدلد ارش گشود انچه [illegible] که خواطرش را خوش
نمود گفت شعر غوا صی غوا هن زکردن تیر بد ٥
ای ننگ بچه یک بچه زتک تیر بد ٥ من با تو بدلد ادیم
آخر که نگوید ٥ از بهر جگر گوشه دل با تیر بید
لا کیر بزرگم همه فرسنت ٥ رشک نیست که ارد کیه بچه از آ
تر بد ٥ پس آن بدین زبان چرب شیرین سلطان سلیم را
لک لک زنگ زنگ آهسته آهسته داخل دروازه
قرمزی [illegible] ناگاه آواز شیاطین از بالا و پایین
بلکه از یسار و یمین بگوشش آن بد آیین

مقارن و مرادف به این مضامین گریه کنید **نظم**
ای احمق نامعقول ای بی لطف پان هی ٥ ای فاسق نامقبول ای بی لطف هی
تر کردن و تر کردن تا خایه فرو کردن ٥ باید که نکو کرده ای بی لطف ٥
پا هار همین خاتون کن زیر لغت بردی ٥ و طبیش مثما دار دی ای بی لطفان
بلبس تر را تو بر لا [illegible] تر را دلبر خش [illegible] تر را یاد ای بی لطفان ای
یکدفعه مگن تا شاید که نکو تا غنچ ٥ ادیب تو ابا قی ای بی لطفان
فارغ تو ز درد ش کن بر کرد مگرد ش کن ٥ مقصود فیسنر [illegible] کن ای
در [illegible] دسته اندلد تو پیوسته ٥ آهسته آهسته ای بی لطف ٥
پندت [illegible] ای ناکس [illegible] ٥ [illegible]
ای تابع اماره زجر که شد پاره ٥ [illegible]
لعنة الله علی الفاعل والمفعول ابد الآبدین و دهر الداهرین

عشرتکده نسیم حکایت خلیفه و مادر خلیفه المسمی بکیفیه

بسم الله الرحمن الرحیم

احمدک یا حمید و اشکرک یا مجید و اشهد انک لا شریک
لک یا وحید و الصلوة علیک یا من ارسلک الله
الحمالاً لتوحید و محمدک غایت التمجید و ایدک
بالملئکه بکمال التائید و شید اس شرعک
ومنتهی التشئید و امرک بالتذکیر لمن یخاف
وعید و السلام آلک ائمة الموالی و العبید
الذین عرض ولایتهم علی جمیع الخلق فی الشقی و السعید
وادرء من اعداهم بر اهة العنید کل شیطان
مرید و لعنة الله الی یوم یحشر الناس
بین یدی فعال لما یرید

عشرتکده نسیم حکایت خلیفه با مادرش

حکایت حضرت تبری با جنونش

آورده اند که روزی کیهان خدیو خطه سروری و خداوندگار
کشور جلالت و مهتری یعنی سلطان تبری در شهر دکل
بر سریر سلطنت و جلالت و شوکت نشسته و ارکان و
اعیان جلالت در حضور صف بسته که ناگاه ندیم واجب
التعظیم و درشتانده حضرت کریم و یگانه مقرب
درگاه یعنی ندیم خرد عرض کرد که فهرس شهریاری
را هر چند قوة قدرت و شوکت و لشکر را در پای تخت
نگاه داشتن و حدود و ثغور را حالی گذاشتن از
نظم مملکت و از فن سلطنت بعید از فطانت و قرب
بصاحبت است بلکه ارباب عقل غفلت می انگاشت سلطان
هوشمند را این پند بسیار پسند آمد گفت که

راست گفتی اما از لشکر مغرور نمی‌باشیم که بدستی از
ایشان بسر درود دشمنی مقهور گردد زیرا که همت
ایشان منتها جیره و مواجب خود و سلاح است
مصرع: شاه بی لشکر زن بی چادر است چون سخن شاه
باینجا رسید پر دلان صف زغیرت خروشیدند و غیرت خواران
را خون در بدن است از این سخن چو شنیدند همه یکبار عرض
کردند که این جان نثاران را سالها مدتی است که خدمت پادشاهی
کردن و نام نیک آوردن شوق در سر و خیال در دل است تا کنون
که تمنا است که در خدمت گذاری بکوشیم و جگر پیراهن همت
بپوشیم و جانها را به غیرت بفروشیم و لیکن از حضرت
پادشاهی چون نه از جا خدمت رسد با همت لشکر
یان را از بی خدمتی کردن چه گناه است حالیا اگر

پادشاه در سر انتظام مملکت است لشکر باز را اول
اطاعت است شاه از گفتار جنود بسیار بسیار خوشنود شد
و فرمود شما را چنین همچه منظور نظر است هر که را غرض
که مقصود وی است بگوید البته آن مامور است چون کلام
شاه بتمام شد دیانت خان سپهبد از زمین ادب را بوسه
داد عرض کرد شهریار را بالطاف نامتناهی الهی و به
برکت دین و دولت پادشاهی و بالتفات ظل الهی مرا قدرت
آن است که بیخ و بنیاد [illegible] جماعت را از روزگار
برکنم و چنان آتشی در نهاد ایشان زنم که شرار شعله
آتش از دهنه [illegible] تا کابل بوزد و چنان رعب در دل
شیخ عبدالقادر باین انداز زنم که اطفال شیر
خوارگان در گهواره چنین [illegible] الصلوة

سد

سه

خیر من النوم که آن بر شماره یکباره از هیبت جان
سپارند و نیست شان از خوف محتاج بدادوا
الرجال او در رجال شان از بیم بمرض داء البناء
و در دسهال مبتلا کردند و دختران چهارده ساله شان
از بیم و رجات عظیم ریمیم شوند اگر چنانچه این امر
مذکور را به اتمام و انجام رسانم ملتزم و
متعهد میشوم که در میان ارباب منصب از ترک لی باکتر
و از تازی با اعتدال کمتر باشم و از دیلم چالاک تر
و از کرد دست و پا کتر و از لزنا پاکتر باشم و در عهد استادم
پس از سخن سپهبد در آورد از بارک الله از جناب ظل الله
بلکه از جمیع بارگاه از ماهی تا ماه رسیده شاه فی الفور
بمنصب و خلعتش بخشید و به امر مذکور

همت خان امیر الامرای زمین حضرت در نزد سلطان توبید
عرض کرد که از بخت فیروز قدس شهریاری و از یمن
اقبال خداوندگاری نبرد را در مدت چنان شوکت و
قدرتی دارم که یکی از نوادر معسکرم دست تیغ آید و
و متعصبین خدا را بعزم هجوم حمله نماید بانگ آفرین آفرین
از لاهوت و جبروت و ملکوت بنات حسن سو رسید آن قدرت در
زدن جبت و طاغوت که قاروره نفط باروت قاروره ماروت
و ماروت قاروره آتش تیمر دو برق شعله آتش چون آتش جاه
برهوت خزینم سرخ برد و آن خانه آن در در کان جان این بی قحقح
افشردم که اگر لحظه هزار انقر از فوق تحتش در آید که
نماید چندان قاروره در دهان ابن خطاب رزنم که هرگاه هر دم کوه
کوه از آن آتش صاحبی نماید دریا دریا شش بتقریبی

کون روایت از مادر مهربان است ۵ چنان نامن
طعن بدل ابن عفان زنم که چندین هزار زهر غسلین از
خیشومش دمد تا آید چشمه حمیم از حلقومش دجله دجله
جهد از موضع معلوم و چندین چاه جحیم از هر سوراخ تنش
پیدا و چندین دنبال زقوم در حوالی مقعدش هویدا گردد و بعد از
دریدن و تابش آتش لهید کرمانی را در مقابل کرمانی
طعم کرمانیه تمام خراب بنیاد ارند و عبید الله و سایر دشمنان
کم از هوای سیم هوای ستقر را از هوای سر داده کوفته
خراب انکار زنند و عایشه را چون فاحشه سنگسار و حفصه را
از سر رفضه خاک راه خواهم کرد و متنزم میشوم که اگر
این امور فربوره با نجف نم رسانم در دولت سلطانی طرار تر از شاه
خلیل اللهی دکان فاسق تر از علی اللهی و ولی ادب تر

از عرب و ظالم قلم تر از عجم و شجاعت تر از اهل
روم و خبیث تر از قوم و پرحیله تر از فرنگان و پر نفاق
تر از اهل ایران بچه باشم و در عهد سلطنت شاه اورنگ زیب
تحسین و پس از عطای انعام و خلعت پای امر مرورش بعین
کرد **نظم** عجب بزمی است بزم امشب من ۵
بود عالی چه همت مطلب من ۵ عجب شوری که بر سر دارم امشب ۵
بمر سودای دلبر دارم امشب ۵ عجب هنگامه بر بازیچش است ۵
عجب شوری است و فرد از عیشش است ۵ زمانی رشک نگارستان چین است ۵
خطا گفتم که خود خلد برین است ۵ نهان رسیدم از استاد کامل ۵
خرد آن بهشت جد شاه کل ۵ چه شور است اینکه در کون و مکان است ۵
مگر اوضاع دیگر در جهان است ۵ چه واقع شد که خلقان شاد و خرم ۵
مبارک باد میگویند باهم

زمین

زمین هر گوشه پر آواز و ساز است ۝ فلک از اختران قمباره

چرا زاهد برندی گشته مایل ۝ چرا عالم بود همرنگ جاهل

چرا مسجد شد رقاص خانه ۝ که رقصد عابد از چنگ و چغانه

چرا آمد بجای گریه بر لب ۝ ز شب خیزان کمال خنده بر لب

کرامت در مساجد عاقلی نیست ۝ اگر باشد چرا اسم غنیمت در دلی

چو زاهد این سخن آهسته بشنید ۝ بروی متکلم کرد و خندید

بگفت ای زاهد از ظاهر بگفت ۝ چه ظاهر بین غافل از حقیقت

بظاهر آنچه بینی عشرتی نیست ۝ نظر از چشم باطن کن ببین چیست

نه تنها در بشر جوش نشاط است ۝ برای آسمان نیز این بساط است

نه تنها بهجت اندر خاکیان نیست ۝ سپهر تنها برای قدسیان نیست

نه تنها زندگان شادند و سرور ۝ عروسی خانه باشد مرده را گور

نه تنها شاد اهل علم مهدند ۝ تمام انبیا یکسر بوجدند

نه تنها

نه تنها در فاضل ابتهاج است ۝ دکان اولیا زین پر رواج است

نه تنها در طرب ارباب تقصند ۝ جمیع کاملین یکسر برقصند

نه تنها شور در بهر عمری نیست ۝ نظر کن کوه و صحرا المحشری هست

همی بینی که در آن سرور است ۝ نمی بینی که در جوش و طور است

نه تنها خلق را المحتفل بزم عیش است ۝ خدا را مجلس در ذوق عیش است

تو که همت بپستی بیکمای ۝ خبر از عالم بالا چه داری

بوصل ذوق این عید مکرم ۝ گرفت از هجر خلد آرام آدم

نجاة نوح از طوفان از این ذوق ۝ که در بحر شعف کشتی نشین شد

خلیل الله از شوق الخیان بود ۝ که آتش بر آتش گلستان بود

کلیم الله را از این شادمانی ۝ خوش آمد از خدا لن ترانی

سکندر را بسر آئینه ساز است ۝ سلیمان را هوای باز نیست

ز شوق رفت این عید اعظم ۝ رود بر آسمان عیسی ابن مریم

والله بس کردید معراج ۰ که بی رفرف زدی تو قش بمعراج ۰
نبی را فخر می بجد و صحابت ۰ که دین عید هما و عید زهرا است ۰
حسن اندر بقیعش زهر سود است ۰ حسین را کربلا دار السرور است ۰
بود این عید در اعیاد چون بدر ۰ بود این عید فخر لیلة القدر ۰
نباشد هیچ عید او را مماثل ۰ تو قدر او نمیدانی چه حاصل ۰
سرور خاطر آل رزین شد ۰ شفای سینه زهرا از این شد ۰
که هیچ پایه فساد شکست ۰ بنای ظلم را بنیاد شکست ۰
بیا ضحاک که هشتم گماریم ۰ عروس عیش در آغوش آریم ۰

قصه فصیحه بمقتضی رشد الفصاحه و حکایت شنیعه شایعه
اکثر است ثناعه از فاجری عاهری آنکه اشعار را زنی
بیگانه و همسایه از هم خواهر به اختیار نهاده چنین بنظر رسید

که ثانی بی ننگ و نام در صدر اسلام بسفر شام و لیس الخ
مراجعت به بیت الله الحرام در آن ایام کاشف از ابعد قدری
به اشرات و آلوده شده بعد قصد قصد شکست زنون و سر آن
گرد و غبار سفر نمود و پوش کشید که قبر از عنبر مار رش را
بنور آن نهان و عطر ش را در حجی روا یعنی دست بانجام
امری گشاید یعنی خاک بسری از نعارت ما ده ناز کی
نماید بهر طرف خانه رو بدید کسی را ندید تا آنکه بدبیر خانه
رسید دید که مادرش بمشاطگی سر و صورت نامقبول
خود مشغول است نظم چه مادر دختر شیطان ملعون ۰
چه مادر خواهر خناس مطعون ۰ چه مادر در جهر ابلیس ساکن ۰
چه مادر همچه غضب بنیان الحسن ۰ چه مادر در زنا ام العلامه ۰
چه هندز زنیه اندر تهامه ۰

چه مادر بد که او در زینت غالب • شدی لذّت ویدتی کفالت حب

چه مادر اعمی آتوت شهدی • چه مادر از لذّت بدی رسوای دهر

چه مادر چاره بی پایان نقارش • طناب صد گره سوز زنارش

چه مادر رحمت از او کم آسمانی • چه مادر روی هر شیخ و شابی

چه مادر کو اگر دارو نه رفتی • حصار برج استبل شکستی

چه مادر که نگاه فور پایش • نمودی فتنه بابا حیله هایش

چه مادر در نفس حرّ تموزی • ولیکن از تحجر برد العجوزی

چه مادر هر که یکبار بش بدیدی • طمع زر شهوت خویش بریدی

چه مادر هیچه زینت لی قرین بیج • که بیمباری به پیش چون عین بود

چه مادر در جهان ام الفسادی • ز مکاری بشیطان درس دادی

چه مادر پادشاه اندر شناعت • ولی از دین کدی بی بضاعت

چه مادر کلّه آتش چو کوه الدق • ولیکن تحت آن چون دشت قبچاق

سب

پس اندک اندک یعنی کمک کمک آهسته آهسته بیشترک خود را بدان قهوه خانه رسانید و آنچه از حد گذر نهد

بیت

برای رفع عزوبت چه سنگ چه کاچ حجر • بدفع آتش شهوت چه دختر و چه پسر

پس آن بی پدر به مادر در آویخت و آن جلب چنین دید که آن بی حیا رشته حیا نداشته خود را گسیخته و خاک بی غیرتی بر سر خود ریخته از بیم گریخته در حین گذر زبان بقسم سخنان با آتش تیز بود

مادر و حقیقت با پسر مشهور آن نمیشود • ز حین بعد خلل در رشته ایمان میشود

عقد زود شکست دله یا که زدی قبا ده • رو که حرام زاده شود [illegible]

هتک مکن تو حرمتم دست ز من بعو برم • یا بکش ز حلقوم [illegible]

در زنوی و گر در بر [illegible] • ایکه بباطن اندری [illegible]

شرم بدار از این عمل ۰ چشم بدار از این عمل ۰ روی بکن از این عمل ۰
میشود این نمی شود ۰ قصد چنین محرمی ۰ از همه صنف آدمی ۰
کرده کسی بمحرمی ۰ میشود این نمی شود ۰ تا بمقیم بد مامن ۰
روح روان در بدن ۰ نیست جز این مرا سخن ۰ میشود این نمی شود ۰
کی بتو رام میشوم ۰ مرغک دام میشوم ۰ لذت کام میشوم ۰
میشود این نمیشود ۰ بر تو حلال نیستی ۰ بر تو حرام سیم تن ۰
عاشق کوی پری ۰ میشود این نمیشود ۰ از چه شدی فریفته ۰
رخنه نیم زر بفته ۰ ای بجماع شیفته ۰ میشود این نمی شود ۰
چند اسیر شهوتی ۰ چند بخواب غفلتی ۰ بین من و کرا لفتی ۰
میشود این نمیشود ۰ جای تو در زنشاخ من ۰ فرج تو در فراخ من ۰
استر تو تمام می ۰ میشود این نمیشود ۰ القصه هرچه را
که کرد گناه ۰ محمد تباه خود می یافت از دوزخ تینیافت

الملعون لستادر عقبش میشتافت **نظم** بلی هرگاه بدصفات
فرزند ۰ دم شهوت با در میکند بند ۰ عاقبت الفاجره
چاره جز تشتر زدن ولکد پرانیدن و طعن و لعن نمود
ندید و گفت **نظم** ای کفر چلی شیر کشی خصم خداوند ۰
ای منبض نبی کین ولی از رگ پیوند ۰ الظلم تو حبیب عدل خدا اباک ۰
الکفر زتو خرم و کافر زتو خرسند ۰ الکیفر ای از رهی آتش کر زند ۰
ای جرز رحق یا درزنی فرزند ۰
ابلیس بود پیر تو و پیر تو لعنت ۰ تا پاک بود شیر تو بر تو لعنت

العار ای از ایمان مرحبین بدزادین ۰ ای مکر ابابکر و ابا حامل کین ۰
الیسرت عثمان ابا طینت سجین ۰ الکلیس معویه ابا عمر بد بین ۰
العار امم ننگ بشر فخر شیاطین ۰ بر تو ز رسول و زحق این
لعنت و نفرین ۰

عبسیع

ابلیس بود پیر تو بر پیر تو لعنت ۝ ناپاک بود شیر تو بر شیر تو لعنت

این طرفه حدیثی است همه گوش بکن آن را ۝ این تازه کلام است چه پیدا و نهان را

این ورد زبان است همه پیر و جوان را ۝ این نو سخنی نیست که هم خورد و کلان را

این ذکر دوام است زمین را و زمان را ۝ این آیت تذکیر که کندی زبان را

ابلیس بود پیر تو بر پیر تو لعنت
ناپاک بود شیر تو بر شیر تو لعنت

هر نطفه که در هر رحمی جای نماید ۝ هر طفل که در عرصه وجود آمده آید

هر لب که تکلم بتواند نماید ۝ هر طول زبانی که بهدیست نشیید

هر ناطقه گشتش نطق از او باید ۝ ور دشب روز که و بیگاه نماید

ابلیس بود پیر تو بر پیر تو لعنت
ناپاک بود شیر تو بر شیر تو لعنت

حیوان و نباتات و جمادات سراسر ۝ در فلک فلک جن و ملک از زبر و از بر

زیر و زبر از چرخ و بر این خاک مکدر ۝ لوح و قلم و کرسی و هم عرش مقدر

در خلد و سقر خازن مالک نفر اکثر ۝ این بیت از آنها است بصد شوق همه گر

ابلیس بود

ابلیس بود پیر تو بر پیر تو لعنت ۝ ناپاک بود شیر تو بر شیر تو لعنت

ای ریشه کین دشمن دین آیت قبایح ۝ ای مایه بد بخت که در زبان سج

ای بوی عنای دو تستم ادرکوی تو رایح ۝ از نفحه طغیان تمرد ز تو فایح

الجمع هر قبح مجرد ز مد لایح ۝ در طبع تو پیوسته بیند ابلیس صالح

ابلیس بود پیر تو بر پیر تو لعنت
ناپاک بود شیر تو بر شیر تو لعنت

جز گوی بدیدت ز تو حاجت نه بگویم ۝ جز نادر تیری ز تو جز بار بخواهم

جز لعن و ذم تو جایی نه بگوییم ۝ جز هجو تو در بار دگر نسبت ز نیم

جز دیده تفضیح تو جستی نه بجویم ۝ جز مضحکه تو بمضاحکه چه بگویم

ابلیس بود پیر تو بر پیر تو لعنت
ناپاک بود شیر تو بر شیر تو لعنت

الغرض پس از مجادله انسیا آن نابکار را آن بزال بر پشت
کرد و در راه همواره از ظاهر آمد با اکراه د... با ...

خبث

برغبت و اختیار در کنار خود نشانید چون از تملّق
حال را بدین منوال دید فعاگ لما یقال از او سؤال
چند کرد هر یک را جواب با پسند شنید **نظم**

گفت این عمل زنا در مذهب تو قبیح است ۵ گفتا بد عورت چه کرده و چه شاهدیست
گفتا که قبح دهر است بر بدیش ۵ گفت این حسن و قبح مدرک مجرد است
گفتا دلیل دیگرم اجماع اهل دین ۵ گفتا ضعیف مدرک اهل معتقد است
گفتا گواهم آیهٔ تحریم امهات ۵ گفتا که مطلق است ضرورت مقید است
گفتا که اجتهاد قبیح است بس نقض ۵ گفتا صحیح و ظاهر آن لیس توجد است
گفتا که بر خلاف تو اجماع نقض شد ۵ گفت این دلیل نیست چه شهره مؤید است
گفتا شنیده‌ام که زنا از کبائر است ۵ گفتا که مرسل است خبر غیر مسند است
گفتا زنا شنیع بماند بر شنیعتر ۵ گفتا که چند ست که همچون تو راجر است
گفتا برو که پیرم و آزاده شد ۵ گفتا به پیر و طفل جوان روح اعود است

شنعه

گفتا که فرض شد حسان و الدین ۵ گفتا ترا جماع مر حسان مجدد است
گفتا چه کار خیر تو در جمعه هر باب ۵ گفتا سبیل کردن انجاب مقصد است
گفتا نهم لباس به پر در برت سیوش ۵ گفتا که ارث چون بفرزند زاد سند است
گفت از چه راه خان برا مقتضی ۵ گفتا چه پیشم ال توضیح شد است
گفت امروزی راست در این قضیه اجتماع ۵ گفتا که اجماع در اینجا مورد است
گفتا بار کتاب چنین امر ما اللهی ۵ گفتا رجوع کمی بسوی آینده است
گفتا حدیث شنیع قریب التواتر است ۵ گفتا بعید باشد و دعوی ابعد است
گفتا که لکدّ قتل من ابکد بقاضیه ۵ گفتا که هم بد بود شاهد است
گفتا در آیه بین تو نه مفهوم حصر و نهی ۵ گفتا دلیل بود پس اوّل مردّد است
گفتا حذر نما ز لا تقربوا الزنا ۵ گفتا چه عیب آشنا کتاب مجدّد است
گفتا مگر رسول ندانی رسول را ۵ گفت این منتظر و عدم بعثت احمد است
گفتا و ما محمّد الّا رسول گو ۵ گفتا رسول شرع بر ثابت است

ابن ابیه

گفتا بکبر

عشرت کده هستیم حکایت خلیفه با بارکش

گفتا بکفر اصلی تخود با بی کم ۰ گفت از اصول اصلی تقاسیم ممهد است

گفتا تو چند از کرم قاف اعتقاد ۰ گفتا بلی عواکه قانند به فهد است

گفتا که احتیاط حاضر درست در امور ۰ گفتا که للدرج به رأئه معاهد است

گفتا که غیر تو بهر اولی در اشغال ۰ گفتا چراغ مکر وقف مسجد است

گفتا زن تو دخوش حق سگیند کم ۰ گفتا که حکم مسئله تصدیق الله است

گفتا حرام در همه دین وطی امهات ۰ گفتا که ناسخ همه کیشم محمد است

گفتا که اهل یا عدم مانعت ثبت ۰ گفتا دلیل کست تو بر اهل ولد است

گفتا گمان که زود سوالست به از جواب ۰ گفتا نظیر من که اجابت به از رد است

گفتا که بی دلیل شرط طن مطلقی ۰ گفتا که چند دلیل سند است

گفتا چه بس می بود نقض بد حرام ۰ گفتا مرا عقیده که مذهب مؤکد است

گفتا که قدمت با بت این خشت با کلاه ۰ گفتا که مرتبه است که از حد امجد است

گفتا تو با این و آنکه این تو حرمتی ۰ گفتا آری یکه خانه عشرت اخوت است

گفتا از این چه خانه عشقت کرام یک ۰ گفتا از این چه

آنچه با بچه امرداست ۰ گفتا مجلس تا چه زمان آن با بن حسن ۰

گفتا که سرگشت است مجلس مخلد است ۰ و پس عرعر کنان

و خرخر زنان بعد از این گونه مقالات در این قسم خرافات الکذب

را با تهات برد ماغی با آنچه از آن بد اشتر روان کرد دید چه دید بیت

اگر خواهی که مردان به بینی چاه زندان را ۰ بکن کدبانوی بزاری

زنان شعتور تمام تان را ۰ چون بر از زنگی عزم در از البعه فرنگی کرد

آب از چشم دیده بان قلعه فرو ریخت یعنی مجرد دخول النفس النجس از ابل

زنست ناقبول الصنم رقص شعر جهنم شد و بکفت نظم

ای تا طفلم فرزند داری مردم داری مردم ۰ این جوره بسند دارم مردم داری مردم

از هیچکس ایمن سند اذیدم ندارم یاد ۰ از حمله قلعه بارد داری مردم داری

بر خیز که بیرم چون خر دحمیرم ۰ برسیم که بمیرم داری مردم داری مردم

عشرت کده سیوم حکایت خلیفه ثانی علیه اللعنة و العذاب با درش

ازبسکه بشتش کردم از ضعف عطش کردم ○ زحیز که غش کردم دم وای مردم

جو بخم زکه مرهم دا زحیز و کیش حمدا ○ از زحمة این بیدان وای مردم

الکاش که میمیردم نه صیدنه بمنخوردم ○ این رنج نمی بردم ولی مردم

از ربد کن با زاری ازرانه غفاری ○ چندم تو بیا زاری و ای مردم

من اهر جهان خوردم هر خورده کلان خوردم ○ این طور نه شنیدم وای مردم

از بس حق و دق کردم از ضعف عرق کردم ○ بدبر درد زحق کردم ای مردم وای مردم

لعنت الله علی الناعن والمعقول

عشرتکده چهارم حکایت خلیفه با فلح علیهم اللعنة

لک الحمد یا الله لک لک وعلیک الصلوة کرور کرور یا رسول الله و آلک **ولعد** فایها الموالی انی اریدان اقص لکم قصة مضحکة مطربة مفصحة عظیم طولگی من آلة الذلح و اکثر عرضا تحت المفضح و المضیح و القتیح ابن القبیح و الرلیح ابن الرلیح **سؤال** بیاز خوردن موجب درازی ریش است

عشرت کده چهارم حکایت خلیفه با فلح علیهم اللعنة

یا نه **جواب** ریش را طمع کردن بغلس سخن دردکه درازی ریش را چه مدخلیت است یمکن التوجیه بان الطول یورث الشهوت اذا الکلام فیه ایضا و فیه النظر المفضح المنظور هو المعین بقدر علمه و الفاجر بقدر قدرته و المغضوب بقدر رجلته و الجاهد فی عصیانه و الیائس من غفرانه و المحروم عن رضوانه و الی لعب العدوه **سؤال** از غیر بوضعیت بعیت دبن شربه قبل و غایت بس آمد حکمتش چیست **جواب** چه باید در لب صدق الله فی عند الاشتباه بحکم عدم الاحتیاج الی الصلوة سبحان الله لیس مراد ما طرح السائل فیه ما لا یخفی اذا التعجب و التعلیل فی محله یسکان المناسبه ثم اعلم ان المهجو المنظور هو عنک العذرة لیس مثله کلت بین الکلاب مز من المنبر و المنجلات و مخرب المنبر و المحراب و مغیر السنن و الله اعلم

ابن عمر بن حطاب

ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب **سؤال** منارهٔ بلد
اگر سر بحر ادب داشته باشد دختر قاضی میتواند که از بیت المال
بی اذن پدر اصلاح منارهٔ کهنه بر فرض عدم جواز اگر اصلاح
کند بعد کشف کنند که قاضی زادی بوجه صورت دارد **جواب**
پس از کشف رضایت حکم به جواز نشده است لکن این درد ازدیاد هست آن
دار آن مقصود که در نظر داری باطل است الکون القیاس مع
الفارق اذ قد حکی ان بنات بکثرة شهوة الاصلع کادت تحزن
لکثرة وقاعه مع الخلیفة فلما اطلعت علی ذلک بعض جوار
سوت لی معاجین حارة متقویة مبهجة مشهیة حتی یلتئب
ایاما اوابا ها ومن المعاجین کان من بیت المال المسلمین ٥
قال الندیم سلام علیک **قلت** علیک السلام و رحمت بیت
دزد مانی کفن دزد مستقبل سلام روستائی بی طمع نیست

مطلب چیست گفت از چیقین پر ایقانا پسین بار از
آن دیار با این دیار برای تعیین سال آمده ام گفتم رحمت
بر کفن دزد پیشین **رباعی** فخر همه عالمی وقف یاقوت زاده ٥
گوهر به همین درین دریم تا قطره زاده ٥ دریم ز خدای خوش مرکب طلبی ٥
مرکب به دست خدای رب قطره زاده ٥ خدا بیامرزدان پدر که از آن
پدرت خرد آنچه خورد بدرست که آنچه کردم سنجیم که بدانم ال
ایست آیا سکونت زیر و ماه آذر هست یا تموز گفت قضیه احوال
صاحب معلومات سیخ است بدانم که مایه آنچه قدر روبه آب است
معقد از آب پس لازم است که چندین هزار بار گریه مرد بود آن تخت
بر فرض عدم قابلیت در بار زنانه باید ابر ایج کرد **شعر**
مردانه بر چینستیم کس از ما تمیز رز ٥ روز روز زنانه بر زنکه مردان خرند ٥
گفت از سال و ماه گذشتیم اسم شب و صف روز را بگو گفتم

بیس

ترقی معکوس کرد صاحب مرده آدم بود سلطان شد
مگر شکل جحیم که بد اسم اسم شب کاشان است تا قزوین
در روزنامه نوشتیم که بد از خیال است یا چنین گفت این جا چو
دار شیوه ان علم قلم از روز و شب گذشتیم وصف عید جدید را
بگو گفتم ها ها گفت هو هو گفتم من بگو بر گفت تو گفتم چرا گفت
فرمان بسر گرفتم مگر تو کیستی گفت مگر عارف نیستی
گفتم نمیدانم گفت حضرت تبریزیم و در کشور وجود سلطانم
چون پیر را جوانمردی شناختم سر از شرم بر زیر آوردم
پس از لمحه دویدم و دستش را بوسیدم و انگشت
اطاعت بر دیده کشیدم و از گستاخی معذرت
طلبیدم فرمود نپذیرفتم چون این شنفتم از
گفتم این عیدی است که جهان افروز مجلس

سور آمیزش را سرور دیگر و بیان از شوق از خود بیخبر و چه
روحانیان در تماشا سر بسر اعلی را قدر جسر بلی
هر یکی را جا به یکتائی و هر دلنوازی را منصب انس و
و هر دشمن گدازی را رتبه عزرائیلی است رعد طبل
و برق قوال از جوش امروز با در رقاص افلاک معلق و
خاک مطبق تو باشد از وفور خرمی آدم و نوح در دریای
غم خرم خلیل از شادی در آتش بازی اسمعیل در شاه
اندازی ایوب بیخبر از کرم یعقوب با همه دلگیری
به این عید سرگرم برای عزیز مصر شعف یوسف را انتها نیست
و داود از ذوق ذیل بم طرب برخوانند کی و ذکر با آن
شوق در همهمه و یحیی در زمزمه موسی معرکه آرا
محفل پیرا سلیمان در شعبده بازی سکندر در آینه

عشرت کنم چهارم حکایت خلیفه با افلح

ساز بی عیسی چرخ فلک رقص از شوق زهره چو در عصر
سمک رسول الله خلعت خاتمه در بر علی را تاج اتمام دین کرم بر سر
حسن از شوق مجتبی حسین از این شغف فرد راه خدا زین العابدین
از این سجده شکر سجاد و باقر با این طریقه منبع علم ارشاد
صادق مذهب اهل عید را مروج کاظم شعوفین را باب الحوائج
رضا با مسرت متوجه تقی از اکرام اسرار درین ملقب نقی
مخاطب بخطاب علی کل قوم هاد حسن از کثرت عذر بهجت معروف
بعسکری و مهدی در غیب مشغول عشرت گری او تاد دل
و ابدال خوشحال فرحان هر دیدار به بهانه های هوشیاری خاصه
شیخنا الدین الضاری نه خطا گفتم هر موجودی با شاهد عشرت
قرین و همزدی شعور با عطر بیا هم نشین بلکه آسمان و زمین
از فرط شوق رشک خلد برین است بلی شوخی منسب عید

عیش

سعید با ساز شجاع الدین است **نظم** مطرب
در بطن بم هی کوش کن هیکوش کن ساقی بیا می ارز لبم هی نوش کن
هی نوش کن ٥ زاهد بهر بندی زدی ٥ گوید همی با جو لشتن ٥ کی مطرب
شیرین سخن ٥ هی جوش هی جوش کن ٥ مهمیز آور رخش را ٥ کن لی
سرنگ لنگ را ٥ هرستی به رنگ را ٥ هی جاش کن هی جوش کن ٥
شد با روز نوروز خرمی ٥ از گل نهال نعمی ٥ نشتین کلکبن یکدمی بی
هوش کن هیکوش کن ٥ دست زخط شوش کش ٥ طومار بهجت پیش کش
هی لب کن هی زرد کن ٥ بر زرع شوق حمله در ٥ شیفته خون آید
اکره ٥ یا هوره کو در زجکره ٥ هی ناش کن هی هوش کن ٥ مصحف تر شاد در
شود کن ٥ ضاحک قمی با عید بود ٥ فرحان تو با در قود کن ٥ هی عیش کن
هی عوش کن ٥ اهرار کنند کار اعمال نا شایسته و اظهار نمایاب
افعال نا بایسته و دم در بیگاه انجمن شتائی ولی ابرد کنند گان

حکایت خلیفهٔ ملعون با قاضی اشلح مطعون

مجلس ربوای قصهٔ فسق و فجور تمامی از خواجه و غلامی

چنین حکایت کرد نظم که روزی مرشد ابلیس گمراه ۰

بغیر از دین مذهب شهنشاه ۰ بنای محکم طغیان قابیل ۰

ستون اعظم کفر عزازیل ۰ خداوند جهان کبر و نخوت

سپهر شرک قطب ظلم و کفرت ۰ بصورت زشت تر از هر چه زشتی ۰

بظاهر کعبه در باطن کنشتی ۰ بنزد اهل دین کفر مجسم ۰

به نزد کافران فاروق اعظم ۰ بخارش آمد آنجای پلیدش ۰

بجز دعوت بلکه کس ندیدش ۰ همی مالید بهر تسکین جرب دار ۰

دمادم جای خارش را بدیوار ۰ رها مالیدن شد بهر مطلب ۰

برفت از وی قرار و تاب یکسر ۰ چه شدت یافت خارش خفت بتب کرد ۰

بجد و جهد قاضی اشلح را طلب کرد ۰ ملازمان بهر سو دویدند و هر جا کوچه ۰

و برزنی از مرد و زنی سراغ می پرسیدند پس از تجسس بسیار

او را ملاکو بته یار زر خفته یافتند بدار الخلافه اش

رسانیدند چون چشم خلیفه بر او افتاد شروع کرد به

پرخاش کردن و لگد زدن بگفت نظم که ای بنده از خدا بیخبر ۰

به بسته بعصیان مولا کمر ۰ کجا رفتی ای یار خرس من ۰ چه آمد

چشم تو بر چشم من ۰ بابلیس لا قیس خارش رسید ۰ بیامد به بغداد

دوری گذشت ۰ که آواز کوسه سازی ۰ به تیزی آتش ز دریا

با هر همین شور و بخت و دغل ۰ سجی برهمن بذات [illegible] ۰ خبیث

دهم [illegible] گوشمال ۰ که عبرت بگیرند هر تو شمال ۰ چنان زد

چوب [illegible] ۰ که خود [illegible] سنگ در [illegible] ۰ ادب کردنت

فرض [illegible] ۰ نکردم اگر کوزه [illegible] ۰ اگر مردی از

چوب [illegible] تو ۰ اگر زنده ماندی دیگر [illegible] ۰ همانا بمن

طعن [illegible] ۰ [illegible] ۰

عشرتکده چهارم حکایت خلیفه با

چه این آستین کهنه ام بنگری ۰ چه بر پوست تخم نظر آوری

چه بینی تو آن یال و کوپال خود ۰ رها تا کمر پیش دنبال خود

شمای مرا خورد و خور از بزرگ ۰ مرا بیک سو زلی و خر در بستر ک

بر دن پنبه غفلت از گوش کن ۰ چه این کبر و نخوت فراموش کن

که من هر چه باشم بزرگ توام ۰ تو صد گله خر من چه گرگ توام

تو گر کوه آهن منم دشت نار ۰ تهمتن منم گر تو اسفندیار

تو گر بنده من خداوندگار ۰ تو صیاد اگر کبک من باز شکار

نیم کمتر از تو زلشت و کمر ۰ کنم فرض گر نیستم بیشتر

خوی کرخری دار ما از رستم ۰ بباید بر آشید نیش یال و دم

اگر مرغ گردی و پران شوی ۰ وگر ماهی قعر عمان شوی

نیابی مفری بحر زشت من ۰ که جان منست هست در مشت من

مرد با تو شغلیست هر دم بسی ۰ تو مشغول با هر کس و ناکسی

حکایت خلیفه ملعون با قلع سطوت

غلام سطوو و از اینجا شیکه تار و پود وجود نامسعود
خواجه مردود خود را بار ها رسید بود ریش جنبانیدن او را
بجایه عکه چون پشم خایه خود نید است که دانست که این بکشر
تر شت که منیر بند گفت برو که یار رعار نیستم که چنین داشته ام
از تو رکیبی و دین داریتم که تقیه کنم از چون تو بیدینی و کاستی
که بر بستم از کسر قزوینی مرا بابن شد و شود و ها و دقو و میر
دسکو که من آب را به بهشت و ماست را به انگشت قبا را به
رسیده ام و بر بستر خواهی در جلکید و برابر رنجیده متواتر
شد وست کم کشته را نتوانم در بند مرده را نتوانم برید
از کفتم نیتوانم پدید انصاف بده که اگر بکناه عقوبت کنند خلیفه
را دیوانه خانه چندین هزار محشر کم هست و برای عقوبت
ستم است یا نه غلام کلامش بانیجا رسید خواجه

عشر تکه چهارم حکایت خلیفه

پلیدش خندید او را نزد خود طلبید [illegible] برانداخت
وطومار ملاطفت والتماس را پیش کشید و بر هر بار بر
بلکه او را بدرم آورد گفت نظم تو مرا بهر غم و درد شعف هستی و شفائی
تو مرا نباید در هر امید نمائی || تو مرا این چه جا همه دردم تو دوائی
چه شود کرم نمائی دهی از بلا رهائی || دلم عقده زحکه بکشا لبعی که
که ازین وقاع بلکه گره از دلم گشائی || بتو مال و گنج و شاهی بدهم هر آنچه خواهی
بامید آنکه گاهی بمن این عهد نمائی || پسران علم همه دختران نبات
بجزای صبح و شام که مرا است آشنائی || چون غلام شش قرده از ...
ستمی هفت طبقه چهار و پنج کلام پر ز نغمه و یکدو سه کلمات
مشفقه شنید علاقه مضایقه را گسیخت و سنگ تفریق
از دامن فرو ریخت صیقله لد بد و لد ... رضی شد و گفت خلیفه
اگر اذنم بدهی سؤال چند دارم بعرض رسانم و

مجلس شورای ملی کتابخانه

حکایت خلیفه با افلح

وبعد از جواب بنده ناتوان مطیع امر و فرمان خلیفه بزبان
بدل و زبان بلکه از سر تا کمر و از پا تا میان گفت سؤال
کن که الآن در سائل من بار است نظم گفتا که با خلیفه عهدت چگونه حرمت است
گفتا بلی چه جا که شرط خلافت است || گفتا که بی جهت لواط از کبائر است
گفتا مباح بود پس اجماع تهمت است || گفتا که از لهمت بدین مجوز بیش
گفتا زقوم لوطی این طریقه است || گفتا که نسخ شد همه آیات ناصحه
گفتا ندارد هیچ عدم کو ملامت است || گفتا که در کجا تجدید امر قیس نخوان
گفتا نه ظاهری و نه نصی صریح است || گفتا عموم حرمت اطلاق اجتناب
گفتا مخصص است بقید ضرورت است || گفتا که در لواط بود جلب نفع و قصد
گفتا مراد من همه دفع نظره است || گفتا نطفه هست بی نهی کرده از آن
گفتا انفتاح علم بود ظن حجت است || گفت احتجاج امر ونهی است گر بدین
گفت چه آمری بود فرض صحت است

عشرت کده چهارم حکایت خلیفه با فقیه

گفتا که در معامله نهی آورد ۵ گفتا که قول صحابی از کجا حجت است ۵

گفتا بود قسیح ما صلاح بهر چه حکم ۵ گفتا چه حکم زانکه نباید وقت

گفتا خلیفه را نرسد امر بد ۵ گفتا که شبهه است تحکم بر آن است ۵

گفتا که احتیاط ضرورت است لازم ۵ گفتا دلیل عسر و حرج را حکومت است ۵

گفتا که حد تفاعل تو قابل جرا نی ۵ گفتا که قول رازیه تفعیل قربت است ۵

گفتا اتفاق آنست احمد بمنع اوست ۵ گفت اصل اتفاق شدن عجز ثابت است

گفتا شنیده ام که بود بسره خلاف ۵ گفتا سیاه با این همه عاین است ۵

گفتا دو ماتب بعظم صحابه شد بمنع ۵ گفتا چه اعتبار که بی امر شهرت است ۵

گفتا که قبح عقل دلیل است بر نقش ۵ گفتا که حسن و قبح نه غیر از شریعت است

گفت از چه اجتهاد کنی در قیاس نقش ۵ گفتا که ما نعم من و منعم کفایت است ۵

گفتا بود یقین متواتر حدیث منع ۵ گفتا بیار واحد آن از تو منت است ۵

گفتا در اجتهاد ضرورت تحصن تمام ۵ گفتا بعد ورود منع باید ز رفاقت است

حکایت خلیفه معونه با فقیه

گفتا چه مقلد بود بکرشو در این ۵ گفتا چه اعتبار به تقلید میت است ۵

گفت از تو یار عارفه علم بود بحکم ۵ گفتا که با اطلبه بهر اعلمیت است ۵

گفتا بدست رای تو قوی کرد دگر ۵ گفتا به مجتهد نه لزوم انی عادت است ۵

گفتا که رجوع چه دارد دلیل اصل ۵ گفتا دلیل اصل بر این بی نهایت است ۵

گفتا پس این منع بود تیر بی حساب ۵ گفتا که ضعف در سند در دلالت است ۵

گفتا که ضعف را عمل قوم منجبر ۵ گفتا کلام در عمل و جابریت است ۵

گفتا تعارض است میان جواز منع ۵ گفتا طریق جمع ببر که آنجا است ۵

گفتا ترجیح است در این امر اندکی ۵ گفت امر را بفور چرا دلالت است ۵

گفتا که حکم وضعی و تکلیفیش بگو ۵ گفت که صحت لعل آخر اباحت است ۵

گفتا که شرط وصف خلافت مکر بود ۵ گفتا علی الفهم که مفهوم حجت است ۵

پس غلام غلغله در دید که خواجه اش سر شکایت دارد و پادشاه نیز مناظره میکند لرد پس از دمای ضحاک نفسش عزم

عشرت کده چهارم حکایت آن ملعون مطرود با فلج گم

شعار ها و بدو دفعی هوس اراده شگاف الوند کرد

و ترب کلکو شتش مصمم قلعه شکنی و تفنگ سیاه پوش

متوجه گرا از افکنی شد یعنی در فرش خانه اش رو آورده آب

و همد ان شقاوتش عازم دخول بد ان وسیل فجور خوش

بجستی و چالاکی جانب سه دنب فتیله سقش با آتشکی

ولی با کجی لسوی مرهمد آن شد و سینه لقرش تش قاص آتش خانه

و هیزم نیم سوخته شهوتش شعله زنان گشت نه کرد دیگران اینجا

فاعی جماع از قابل این استماع مینمود **نظم**

فلج آن فلجی

شوخ غلام لطبانی خرم سهت ● ای مراد مدت کام لطبانی خرم

فلج اهالی مکن سست ادخال مکن ● منی انزال مکن لطبانی خرم

فتح شد باب دخول ● باش در وطی عجول ● که قدم خوب قبول

لطبانی خرم است ● بند در نای طاق ● هما گرچه پران است

حکایت خیفه با فلج

زن خدا دار چاق خوب هیکل خرم است ● گر نشستی لگگره خواجه را بر کره

خوشش آمدی شتو خنب های کمر خرم است ● کو بان دم زده یار سر ز سوراخ برون

پا بمغاز گذار خمر های خوش خرم است ● رنگ و نیم رنگ مکن سنگ نیم سنگ مکن

این سفر لنگ مکن لطبانی خرم است ● غیر سینی هما کار سستی هما

مادر سینی هما خوب هیکل خرم است ● زان رو تا پاک کج زان سر ز ان الوج

زان کمر سنج فیوج خمر های کس خرم است ● کان جماع شتری یا چه الدنگ خرم

یا کج خجل کی لطبانی خرم است ● کوشش در خدمت من باش در خدمت من

بنان شهوت می لطبانی خرم است ● بنه آن دسته تبر اندرین لوکه سفر

کم زن لنگ کمر خمر های کس خرم است ● کار من داد و بس دمی قباد

کار تو کادن و بس لطبانی خرم است ● انچه شایسته بکن انچه بایسته بکن

ما و کی آب بکن خمر های کس خرم است ● کرمرک مخرج ریح هست ما ر فلج

کن تو اغماض فصیح خمر های کس خرم است ● لقمه به همه الحاضر و الغموم

عشرت کده

عشر تکره پنجم حکایت خلیفه لئیم با شیطان رجیم
وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

اللهم انی افتتح الثناء بحمدک وانت مسدد
للصواب بمنک وایقنت انک انت ارحم الراحمین
فی موضع العفو والرحمة واشد المعاقبین فی
موضع النکال والنقمة **قال الندیم** هل اللیلة
الرمضان **قلت** لوطی بمیوه لی چرا گفتی شقا لو لیت
لیلة الرمضان **قال** قرائة هذا لذا عالم ایها الکرام
قلت للخطاء واللسان اسمع اللهم اجعل صیامی فیه صیام
الصائمین واجعل فیه قیام القائمین گفت یکروز
رمضان است گفتم نه بلکه سایر روز آن است لیکن بر اهل
بزم بی شراب وطعام زمانه سخت تر از هر کرا ماه

صیام

ماه صیام است خاصه بزم جناب ندیم که آب یخ در آن
چون داروی حجیم مفقود الاثر وطعام در مجلس غیر از رقص
آفتاب و ماه در نظر نمی آید ندیم را کار از شرم طاقت طاق
حکم با حضار ما حضر انعقاد شد ما شا الله دو بلید با سیاق
پس از صرف کباب و برچیده سفره ندیم حرف خطبه خوان دل
درمیان آورد گفتم **بیت** قریب تر بیت با عنوان تخرکه کرد که آب
می دهد اما کلامی خواهد بسم الله الرحمن الرحیم اول دفتر بنام
ایزد دانا صانع پروردگار حی توانا اکبر اعظم خدای عالم و آدم
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا من ستمکشم بلد خنده لاله کرم
دوغیدر گل کبی آچیلد قلعه بینه ناریک الماس گلکن
سوکمه سوروک الماس تا چند کادا اشتمه خارک چیر و
آتا رق کرچ لک تجوز ده آتاره شالک آتاره بهشتمه

سکن

اشاره بهشتم ونكتہ ان بهارك انهم كفت كتہ پے زنده
كما ترك نديم كفت عرفان فروشى وبازى كوشى مكن
خطبہ بخوان كفتم بہ بخشيد خيال كردم فضل آقا در
در مجلس نيست كوش كن بسم الله الرحمن الرحيم يس والقرآن
الحكيم والنجم اذا هوى اقترب للناس حسابهم غير المغضوب
عليهم ولا الضالين نديم كفت مكر قارى در فرائت
كفتم الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله كفت شعرى در
شاربهت كفتم مكر محتسب در بازار بهت اسمع عند
اجتماع الواوين تحذف الزائده عند سيبويه خلافا
للاخفش ومشهور الصرفيين الجامد لا يجوز ان يقع حالا
خلافا لابن جنى خلافا للجمهور النحاة والمجاز العقلى

جائز والكناية انتقال من اللازم الى اللزوم عند علماء البيان
خلافا للسكاكى فى المقامين ولا عكس الممكنتين عند الشيخ خلافا
للفارابى وبعض اهل الميزان سؤال اكر دختري با ما
ناسزا كند علاج چيست جواب علاجش بحر شوهر دادن
نيست ولا بد فى تدوين اللغة من الاستقراء وفاقا للجوهرى
واكثر اهل اللغة خلافا للزمخشرى ومكية السور باعتبار نزولها
قبل الهجرة ومدنيتها باعتبار نزولها بعدها عند جل المفسرين وفى
اقوال الآخر تعقيبا بها وفى ثبوت الهيولى وجزء لا يتجزى اختلاف
عظيم بين المشائية والاشراقيه من الحكماء وكلام المتكلمين لا قديم
عند العدلية خلافا للاشعرية من المتكلمين والاجتهاد لازم
وحكم العقل النظرى وظاهر الكتاب حجتان والنزاع لفظى
بين الاصولى والاخبارى لا اعنى فى العبادات بحكم

عزت کم بجم حکایت خرافیه لئیم بالشیطان رجیم

لا حرج الا ما خرج والخیار شرع فی المعاملات لعاقد
لا ضرر الا ما استقر **سؤال** مادر زن نادرست را باید
بچه حیله رام کرد **جواب** به پهلو خوابیده خر تیش وا ری
فی المنام ان کان اول حرفها من التوراه شیئا فالرؤیا صالحه
وغیر ذلک فلا عند المعبرین خلافاً لابن سیرین باختلاف
اللغة دقیق نظر ولا یجتمع الکیتان فی عام وحد عند
عند علماء النجوم الا فی عام مولد النبی والانشقاق
الجزئیة للقمر اکثر من سایر السیاره عند اهل الهیئة و
زیاده الزوایا لزیاده الخطوط ولا عکس کما برهن علیه فی
اکر ثاوذوسیوس والطلسم اذا حرقت لا یحل
ابداً وفاقاً للسحرة خلافاً لله یرقوی والکهانة فی
عهدنا غیر معهوده والکیمیا کالسیمیا موجوده

وفاقاً

وفاقاً لعلی ابن مسکویه وسایر علماء الصنعة والریمیا کالسیمیا
غیر مشروعین لکنهما ثابتین تابتان کما عن اکثر اسرار القاسمی
سؤال حب اهل دار المؤمنین یا ل خود را بیشتر بهت یا حب
عجائز جان خود را **جواب** در مسئله تفضیلات ارتم
الخطوط النسخ تعلیق عند ارباب القلم واتم الحاجب علم السیاق
وارزق لست صحیح التدویر وفضل الاذکار التسبیحات الاربع
عند المتشرعین والمتناجاتین خلافاً للمحز ابا تی واهل السنه من المخلص
الصوفیه وضراب الضرب معدوده عند البهائی خلافاً لعلماء العدد و
والوسعة الجبهه دلیل سعة وسعة الرزق عند اهل القیافه و
المغازنه جایزة عند علماء الدرایة والاستحقاق مجهولاً
عند علماء الرجال وحروف الاستعلاء سبع والادغام مع الغنة
لازم خلافاً لبعض القراء ورواج السوق الا المتوفی

علم القیافة

ترجیح

الرغبة او لشدة الاحتياج خلافاً عند اهله والملازمة
ممنوعة والمزارعة افضل اقسام المكتسب بوجه الزرع
اليه اشده الخليفة هو البرزخ بين الاستاد والمخالف
عند القانع والحرف المكتسبة لو لم يرد ما يستغنى عنه بالمبادلة
ولد حسن خلافاً لبناء على اهل الكبائد والمدرسين
اهل الدرس والسل والدق في المرتبة الثانية
عسر العلاج عند الاطباء خلافاً للارسطاطاليس والجرح
اذا لم يكن مما يهلك فوراً فهو مما يعالج عند بعض
التجارية خلافاً للجراحين حيث ذهب الى التفصيل
والعين بعد ربها من الرمد لا تعود الى الحالة الاولى
عند الكحالين خلافاً لميرزا كمال بيك وافضل الاديان
الاسلام عقلاً ونقلاً خلافاً للملل والنحل

وافضل المذاهب مذهب الجعفر الصادق ع باللم والان
خلافاً لاهل السنن وفارغ المعما واللغز ابهام الكلام
وعدمه خلافاً للجامي وفيه نظر بين ويجوز شعر ثمانية عشر
عند العروضيين وفيه تأمل ومراتب اعتبار الرمل به اعتبار
مراتب بويه من اللحيان الى الكوسج والحجر قبل وجود
عند غير اهله وفيه نظر لان في المستحضه اضطراب عظيم
وتعيين طول البلد وعرضه ممكن بارتفاع الكوكب عند
الاسطرلاب والمقامات اثنا عشر والكوشوار اربعة وعشرون
ومجمع الالحان عند لبيب وجامعها طنبور وقيل زمار ولعله المعروف
بين الموسيقيين والانسان البحري موجود كما عن السياحين
والانثى قد تذكر ليلة الزفاف كما عن بعض المورخين
وتقويم الشكل المثلث بالبدوح اشكال عنه

عمله

علماء الاشکال والمظاهر انه قریب بالمحال وتعیین مراتب
العدد اربعه علامات کمراتبه علی الخطوط المستقیمه عند علماء
الهندسه چون سخن باین جا رسید ندیم از خجالت [illegible] همت بر
گماشت [illegible] حذق شناس و [illegible] سپاس [illegible] از [illegible] داشت
ویار [illegible] پیش گذاشت گفت تحفه بیضا اگر از این کوطی
بازی در زبان درازی دست کوتاه نسازی بقره کوری [illegible]
را علم کرده از قاب تا قلم از سر تا قدم را خورد خمیر چون آرد
میز سکیم اگر خطبه بخوانی چون امیرت بکام و در باعث چون
قائم مقام خود کنم [illegible] پس ترسان ترک آن [illegible]
گذاشتم گفتم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی کل حال والصلوة
علی رسول الله وآله ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم لا ینفع
مال ولا بنون لاسیما الاول المردود والثانی المطرود

الذی هو فرعون وهامان وشداد ونمرود رئیس اصحاب الاخدود
وعلیه لعنت رزارت الوقود اذ هو علیها من القعود الذی فی الجحیم مقعود
قال من هو قلت حمار یود قال ما الحمار قلت ماله کوش ودم وله
یال ودم لاله هم وغم وهو بالحمق علم قال عرفه اجلی من ذلک قلت
هو اشقی الاشقیاء وعی الادعیاء وخبیث الخبثاء غاصب حق [illegible]
لیس یستغنی بما به الله [illegible] المحبب الذی یخرج من بین
القتب والترائب من حجر در فوهن عقیم وودود من نصاری ویهود
اذ لا کدر کم من کبود قال عرفه هذا انا ما قلت الکلب الکلاب
اثر الذهاب وورد المیزاب وذباب المنجلاب المسمی بابن الخطاب

نظم
بیا مطرب که روز غم سر آمد ° نگار سیمبر از در در آمد
بیا مطرب [illegible] ° که هم آغوش [illegible]
بیا مطرب که غم [illegible] آمد ° صفر رفت و ربیع الاول آمد

هر آباد و خرابه مردک دائم اینجا به برای غسل بکر باید

آمد غسل تم قال السعدی نظم خر عیسی اگر بمکه رود چون

بیاید هنوز خر باشد سک به دریای هفت کانه بشوی چونکه

تر شد پلیدتر گردد غرض بعد از شست و شوی بسیار

در همکان حالی از غبار آمد و ستره ازنا کرده که دینک

دینک لاتقیس و سنک سنک ناخنیس و فنک فنکی انکلیس بانخچی

و پیچی بگوشش رسید نظم ناگهان از مهابت نا سوط

زشت روی آن تبر ذرشت آمد هیچه باران بند بر آتش

یا چه سیلی بروی خشت آمد یا ببرک درخت باد سموم

یا ملخ بهر زرع کشت آمد تام شیطان نبرده شد حاضر

اسم سنک تا به لب کذشت آمد درنظم چون جواب ذلالی کی

کاسه و کیسه بمشت آمد

در زمان در رو بر موروش غضب آلود بد گذشت آمد

گرز سور و دیخ بند از زور رد ای بدر ترس از بهشت آمد

چنان ترس بر او غالب که بر تمام باریش عثمان باسر خر

مریدان خویش آنکار ریدش غشش کرد چون بهوش آمد برای

ترسانیدن از لرزان بنکاه بر انجوان کرده دید او در بارش قدیم

در مصاحب و ندیم شیطان رجیم رانده درگاه کریم است پس

فارغ بال خندان و خوش حال بنده دار با چون سک بر سر

مردار شتافت نظم ای یار دلنواز مکرم خوش آمدی

الصاحب بصاحب جدم خوش آمدی یا ملقی الخلیل علی النار مرحبا

یا تارک السجود للآدم خوش آمدی ای در دوستی از تو مدادوا بیاید

ای عهد شیعه از تو محترم خوش آمدی ای بانی بنای ستم سیر تقدمت

ای پادشاه اهل جهنم خوش آمدی

ای بدترین خلق خداوند آفرین ۰ ای بهترین رفیق تعظّم خوش
آمدی ۰ در کفر بی‌نظیر خوش آمدی صفای تو ۰ در شرک بی‌شریک
لعالم خوش آمدی ۰ رحیم از مکالمات انلئیم هیچ وجه استماع
نکرده و روی از او گردانید و بگوشهٔ عبوساً قمطریرا نشست
پس انلعین از جا رجست و روبه رحیم کرد که ای رتبهٔ
شیطانیه از من ولی عرضهٔ عمر تیم از تو ولی معرفت
ابدیّت از من ولی مطعونیّت از تیم از تو بچه تقصیر و بچه
گناه تو تو محرم و بکدام نا فرمانی و بکدام سر بیجا پی برد
و تقصیرم آخر من همانستم که آنچه خدا و رسول گفتند
خلاف آن گفتم آن راهی که آل محمّد صلی الله علیه وآله
رفتند من بغیر آن رفتم و آنچه من اطاعت تو کردم
اگر یکی از هزار آن کی از انبیا ر آن را دیگران

جنّت را اسمی و رحمت را اثری نبود با وجود این همه
نفعها چه تکبّر است که بر من میفروشی و چه نازیست ترا بر من
نیکت کم مستی یا باهوشی رحیم اندک تبسّم کرد گفت که آه از
استغفرته بعد از چندین هزار گناه و امان از یک الحمد که بعد
از کفران چندین ساله ماه و اوّلاً از نیم ذرّه محبّت اولاد
در مقابل دریای دریا غضب ربّ الارباب ای پسر خطاب
خانه خراب همان کلام لولا علیٌّ لهلک عمر که در منبر در حضور مهاجر
و انصار گفتی پشت مرا شکستی و دست تدبیر مرا بستی زیرا که
همان کلام برهان جلی از برای محبّان علی علیه السلام بر بطلان
تو و حقیّت او در مرور دهور کما هو الواقع واقع خواهد شد
و همین مطلب بعکس مقصود و خلاف رضای من است با وجود این رخنهٔ
عظیم که در کارم کردی باز توقّع التفات هم داری

عجب

عجب عجایبی بر دارنده‌ام بر مرغ دیگری که عشقار را الله بدست آشیانه
بر دکم شو که هیچ شرمی نداری چون آن پلید این سخن بشنید
از کرده ماضیه پشیمان و نقبه دنادم گردید و بسیار بعذرت طلبید
گفت توبه کردم گفت کردی گفت کردم تا چند مرتبه این سخن
در میان آن دو ناپاک رد و بدل شد لکن رجیم را نگفت که آن
ملعون در هنگام بی اختیار است منحرف است دروغ او در بار خودش ظاهر
کند پس از باب تمهید مقدمه دست تکیه کرده از راه بند
و زرنی متوجه بکرکه شدند به تعقیب آن دشمن قادر دو الامن
شد چون آن ملعون اینگونه ملاطفت از آن مطعون دید
زبانش به مسائل چند گویا گردید هر یکی جواب شافی شنید نظم

گفت میگویند عالم را خدا است ۵ گفت این اصل عدم در و ماست
گفت میخوانند احمد را رسول ۵ گفت ساکت شو در این حد شبهات است

گفت

گفت میگویند عقبا در پس است ۵ گفت ان الناس فی الدنیا لقاست
گفت میگویند خمر آمد حرام ۵ گفت استصحاب حلیت نجات است
گفت وارد احمد خبر زنده ورناست ۵ گفت آحادی خبر حجیت کجاست
گفت میگویند لواطی کافر است ۵ گفت با شبهه اصل ایمان بی بناست
گفت مشهور است خوبان ناپسند ۵ گفت کی زینگونه شهرت اعتناست
گفت اجماعی است بد دارد عدد ۵ گفت اندر مدرک آن اجتهاد است
گفت میگویند ظلم عقلا بد است ۵ گفت اندر حکم خود اندر خطاست
گفت بعد از ظلم کار خیر چیست ۵ گفت قتل ناحق شرک زناست
گفت در بزرگ دست چه نیکو عمل ۵ گفت بغض کینه آل عباست
گفت فتوی تو اندر شیعه چیست ۵ گفت حرمت شیعه حج و دیناست
گفت وطی دختر و مادر چطور ۵ گفت لا باس بکن تا اشتهاست
گفت حیوانات کردن چیست بود ۵ گفت تا خود بهر بود این ناروا است

گفت

گفت در حق علی حکمت چه شد ۝ گفت بعضش سهل و قتلش هم نزرت ۝
غرض پس از این مقوله جواب و سؤال رجیم را خیالی با کمال
حیالی در حین خاتمه حالی بنظر رسید رجبت در دامن عمر نشست
و گفت نظم وطی غلام ساده بخ نادیده خط ۝ خوش نعمی است منکر
آن است در غلط ۝ عمر گفت هیچه شیطان گفت بلی هیچه گفت دلیلش چه
گفت یعنی چه دلیلش یکدانه کله چهار در آناچه و یکدانه آغاشق
در خانچه و یکدانه هیچه در غرقانچه گفت دیگر بگو گفت قول
بعض با بعض توجیح کما سیقول ۝ وجائز وطی الغلام الامرد ۝
للرجل المسافر المجرد ۝ ویقول الآخر ۝ وجائز وطی الغلام
فی السفر ۝ وفی کل حال سیما حال الحضر ۝ گفت من منکم
گفت من تراشریکم گفت تو فاعل شو گفت تو قابل شو
گفت تو مهمانی گفت تو مرا بخانه گفت تو زمینی

گفت

گفت تو شیشی گفت تو بزرگی گفت تو سترگی گفت تو بد
هیبتی گفت تو بد صورتی گفت تو در نظر قبیحی گفت تو در نظر
لئیمی گفت تو در نظر جوانی گفت تو مرد لپیت کالی پس رجیم
بهیئه قابل مستعجل بر زمین افتاد فاعل تا قابل را کار شکل
و عقده در دل افتاد جز طاعت جائی ندید چون شیطان
پوست بود بهذا الکاعی بر دست چون کوک سر ست عرعر
کنان و جرجر زبان ان بابا قاطر سعی هرچه تمامتر بعزم آنکه بی
ترکید و خانگی رهبر نماید بشتافت تا خت و خود را بر سر شیطان
انداخت تا قبل از کر شیطانی و از بلای آسمانی و از قضای
ناگهانی در فکر کار که در آنی شد کم قضیة منعکس تنعکس
السالبة الکلیة کنفسها یعنی زیرین زبرین شد
و زبرین زیرین نظم خر و خرسی براه میرفتند ۝

خرس آب

خرس بر گشت پای خر گرفت ٥ گرد و گر کنکی نشسته بر جای

لنگ بر خواست ریش کر گرفت ٥ خواست قاضی خورد پیتا بالای

دست او مفتی از هنر گرفت ٥ آسیا سنگ زیر و بالا شد ٥

منصب زیر را زبر گرفت ٥ دست ننهاده بر زمین ابلیس ٥

که زندگی دم عمر گرفت ٥ پس با کمال عزه تیزی ملتهبانه

بی تمیزی درفش دسته حمدان بجانب چرمدان ابهت دوانید

که بخچه داد خاک کلوی مدخول با همه توشه مالکی تمامی

ملال گرفت نفس نحسش عازم وسط سوره والمبین

یعنی اسفل السافلین شد و سوار رم دیده اش از

رکابخانه حدقه عزم زمین افتادن کردن نظم

هر لحظه زیر او میکرد همی فش فش ٥ از صدمه کرد و میکرد همی فش فش

شد خر خود فغانی هم فش فش شیطان است ٥ هم خواب پریشان است

سر را بر زمین میزد ناخن بحیاب میزد ٥ دستان ابر بن میزد همی کرد ...

نشی چو ایشه رگ زند هم سبت تار گردد ٥ هر لحظه که تار گشت ...

اعضاش زکمر فتاد حلقش ز صفیر فتاد ٥ کرد کج ز زیر فتاد ...

عازم سفر جانش قفل آمده دندانش ٥ تا آمده چشمانش ...

ز ابلیس مروت کو ایمن فاقت کو ٥ مارا اسم طاقت کو ...

حلقش بخراش آمد از خس سر و پاش آمد ٥ چون مرده فاش آمد ...

مقارن این کیسه دار دریکه از حضرت حیدر کرار در جوار انجام

افتاد شیطان رجیم فرار بر قرار اختیار کرد قال الشیخ

للعین یعبر نجیه لولا علی لهلک عمر لعنة الله علی الفاعل و

المفعول الی یوم النشور ابد الابدین دهر الداهرین

عشرت کده ششم حکایت ...

وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله على السرور في قتل شر الخلق في السرور سبحان
انتا هو السبب كل امر واسطه فوق كل الاسطقس من
لا يزال لا يقال فيم هو وكيف هو وكم هو ومم هو هو الوجود ا
لازلي الابدي الوحدي الاحدي الصمدي ومالك الملك ا
لخفي والجلي ومهلك الخصم المرتضى علي ؑ فانقتلت الانبيا كلهم
من المعجم الانبياء والله غير معلوم قلت اللهم قضية التعادل
ومراعات التقابل لانه وحده في الشرف يقابل الكل وان
كان العكس يقتضي ذلك ايضا الا ان اظهار القدرة
الكاملة القاهرة واعلان معجزة الظاهر في ذلك لا في العكس لان
ظهور اشرف الكائنات في العرب من اعظم خوارق العادات
ولاتم المعجزات وافضل الصلوة والسلام على نبي افضل

الانام

الانام من قال فيه لولاك لما خلقت الافلاك وعلى ما علماه وآله
الذين آل الله وشرط لا اله الا الله ورحمة على الاحبة طوبى لمن
كان على المحبة ان لم يكن حبهم ممن لبث مخلد في الخلد فالخلد
عبث ولعنة الله على الاعداء ما دام اسم الارض والسماء
والمنارشون من ربه كفر فالعمريون جميعا في السقر فانفقت
العرب يكون كثيرا من المحرمات ويتركون اكثر الواجبات في
جميع الامكنة والاوقات لاسيما في الايام المباركة كا
رمضان وسائر الازمان وفي الامكنة المتبركة كالمشاهد وسائر
البلدان ومع ذلك مشايخهم لا ينكرون عليه مع وجود الشرائط
الانكار فما وجه ذلك وهل هذا الا التسامح والتساهل في الدين
قلت قيل ان ذلك غير واجب عندهم وفيه ان وجوبها
من ضروريات الدين فان المشايخ العظام مع جهلهم

بضروريات الاسلام وقيل لعل شرائط الانكار غير
موجودة عندهم وفيه نظر ان المفروض في السؤال وجودها
وقيل ان ذلك يستلزم الدور او التسلسل وهما بديهي البطلان
وفيه ان الاستلزام ممنوع بشهادة العيان والوجدان و
الحق انه لا محال للصحة في المقام فترك الانكار
مساهلة ومماطلة منهم في الاسلام بعد فقال المضحك ا
المضحاك في آلة المضحكة الاضحاك اردت قد الثاني
اللعين من ضربه المباشر شجاع الدين والقاتل المعروف
عليه بعجم والعرب المقتول شر الامم فانفلت
ما سر العداوة والبغضاء في العجم بالعرب وبالعكس قلت
اما الاول فلكون الخلفا الثلثة والائمة الاربعة
وبني امية وبني عباس كلهم من العرب اما الثاني

فلان

فلان قال الخليفة الثاني من العجم اقول في كلامه ابحاث
بحث والعرب المقتول اصل كل شر والسوء الدهر وكدر
ودمر وهو الذي باثبات الزبر فقد فعلوه كل ناس في الدبر
فانفلت بتلك الزبر وتلك البينات قلت قوله تعم
كل سكر فعلوه وقوله عصبوا حقنا سعاد الابن والاتفاق
على المعين عند الفريقين والتواتر المعنوي بكلامه الشيعين فهو
غاصب حقهم وكل من كان كذلك فهو مستحق اللعنة فهو معد
الذنبة اما الصغرى فلضرورة المذهب واما الكبرى
فلدلالة المقدمة واما النتيجة فلكونها من اشهال الدول
وهو بديهي الانتاج اقول آصح كالكم في المضحكة باخوي
وقتوا فتنوا واسعركة اقتها لكامل الخلافة لا سيما لصاحب الشكاف
ادق بالعمود رئس الرغب اشق بالخنجر صدر الحاجب

رجعن

اطعن بالرمح اکون جابرا ۰ علی الذی قد شرح المقاصدا

احمی عیوب مظهر المذهب ۰ عن مذهبی یا سعد ابن مذهب

حاشا وکلا العیش للمخالف ۰ لاسیما بالشارح المواقف

این المقر فی الوغا یا حلده ۰ وفی یمینی صارم مهنده

آخرتکم بالسیف فی البراز ۰ اقتلکم حتی الامام الرازی

لا خوف من کثرتهم لی ابدا ۰ ولن یکون کل الزمان عددا

سؤال اسم شیخ ابو سعید ابو الخیر را بنا فرزن حامله

بنویسند از سقط ولد ایمن باشد حکمتش چه چیست

جواب حکمتش آنکه طفل صحیح از شکم بیرون آید

واسم مشایخ صوفیه واهل خلفه را در صفحه بنویسند ودهم

نادی منادی من اصحابی عمر ۰ خوشه فردا من اعدای عمر

یقول بعض شرفتش بدرمی ۰ والبعض تو بنیه جهنم اکله

تقوه

یقول بعض انی زمیه من دره ۰ ولا نبی انی تو بوجه بکسیره

سؤال اگر کسی عایشه را ام المؤمنین بدانند باطلاق گفتن

امیر المؤمنین حکمتش چیست جواب حکمتش

که پس از زنیت کردن بهت العایشه بر پشت الاغ در دروازه

شهر بیاورند تا عبرت دیگران شود الصدق کذب الهجو

فی الکلام اذا علی الجاحظ والنظام ولیکم شتمتم ذدوا

الناموس تفضیلکم علی ابی القاموس صوته الذی یعلوا

عن ابن الالوسی ضحک علی معتقد البیضاوی شتر الذی

احزن الناب الابرش لصیحه فی انهار حالت عمر

یا ایها القوم الذین صبروا علی الاذی شوقوا الذین کفروا

بالنصب والاغماض والبغضاء علی اسام اعظم الائمه

سؤال والداش آقا کوچک خانم باجی بزرگ را

بعقب حف

بعقد خود در آورد و در شب زفاف معلوم شد که عروس
قرنا و داماد عنین بوده حکم شرعیش معلوم است که انفساخ
عقد است اما در معالجه از پیر استاد در خصوص مرض عروس و
داماد چیزی دارید بیان کنید که ثواب است جواب مرد
ظریف ناف کند و زن پیله شیاف کند نوع دیگر عنین
شاه تره بریش کند و قرنا نوره پیش کند نوع دیگر داماد برگ حنا
و عروس چوب انار بخورد قال الندیم امشب چه شب است
قلت واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی وما خلق الذکر
والانثی ان سعیکم لشتی امشب شبی است که زهره بزم
عیش و بساط طرب چیده و با همه ثوابت و سیار سرگرم
نوازش ربانه و مشغول چنگ و چغانه است قال الندیم
حید ربک بخوان قلت عجب تو که نشناسد زحید ربک

قرآن را قال الندیم امروز چه روز است قلت والنهار
اذا جلیها واللیل اذا یغشیها والسماء وما بنیها امروز روزی
مایا شد که روشن چون دیده محبان و شبش تاریک چون دل
مخالفان قال الندیم مگر در خلوه رقعی که سخنان است از قاعده
و قانون او خارج است قلت عجب صوفی که تو نتوانی تمیز خلوه
از رعنا قال این شهر چه شهر است قلت پایتخت شاه
لو کشف و خطه خداوند سلونی و من عرف یعنی نجف اشرف است
قال النعظ نجف را [illegible] فخر بر عرش برین است ○ که جای عروة
الوثقی دین است ○ امام مشرق و مغرب در اینجا است ○ علی ابن
ابیطالب در اینجا است ○ اگر کعبه چمن بود او گلش بود ○ اگر آن
آشیان این بلبلش بود ○ قال الندیم بسم الله الرحمن الرحیم
قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا

قرآنا

و اما عجایب مهدی الرشد قلت مدت سوره مبارکه چرا
قال بجهت دفع جنونی که طاری شد ترا قلت چون شد
که بی لیلی مجنون شدم قال بدبیر اکنون سؤال از شهر
زمانی میکنم و تو از شهر مکانی جواب میگوئی قلت لفظ شهر
مشترک است محتاج است بقرینه معینه در فهم مراد عند الاصولیین
قلت المراد لا بد دفع الایراد و فیه بحث کما قرر فی محله
قال الندیم این ماه چه ماه است قلت ماه آسمانی است قال
ای دور از خرد اظهار بدیهی کردن نشاید مگر زمین هم ماه است
قلت نعم کما قال الشاعر زماه خود ستانی چند بگذری روان
همت ٥ به بین اندر زمین ماهی که مه گفتن بود عارش ٥
قال الطفل تعریف الی فرد الظاهر قلت النزاع معنای
الظاهر هل هو القمر الذی کما هو الظاهر عندی او

السماوی کما هو الظاهر عندک شوال مبارک غلام
آقا جواد آمد که غنچه خانم ده روز است مبتلا است به
عسر الولاده آیا امر مجرب برای رهائی است بجهت آسانی
وضع حمل یا نه جواب اسامی خلفاء ثلاثه را بر کاغذ
بنویسند و دوله کنند در زیر موضع معهود بگذارند فوراً
فارغ خواهد شد قال الندیم اسم این ماه بزبان ماههای
دوازده گانه سال چیست قلت این ماه ایلول رومی و اردی
بهشت فارسی و مهر جلالی است قال الندیم ماه عربی و تاریخ
هجری که اصح و اتم تواریخ است نام ببرید و ذکر بکنید و بگفتی
که کدام و او را چه نام است چون این سخن از ندیم شنیدیم
رمز این کلام مفرح زندان دنیا بر این گلشن کردید

وجهان در نظرم در شب تار روشن شد از مستی بهشیار و
از خواب غفلت بیدار شدم بخندیدم گفتم ای بازیگوش
مکار و ای فضول عیار بازیچه گنگ است که در شلوار و چه
رنگ است که در بازار و چه موش است که در انبار و دیگر بیا
نفست را بگیرم به بینم چه آزار داری بدیم گفت سخن
کوتاه کن بیا این اسم مله کن گفتم تا باج سبیل بگیرم قسم
برگشت اسم ما را نبرم گفت هرچه بخواهی میدهم گفتم
سیاهی گفت آری تا چند مرتبه سؤال من او کمی سؤال و جواب
شد آخر الامر چنین دیدیم که از دعوی گذشت و از جاده لکه رفت
بلکه گفت بیا ریدم آمد از جای جستم دیدم در دست
کمرش پیوستم چنانکه او را از یک لقمان از پاشته